

نقد اجتماعی «همسایه‌ها» و مقایسه آن با نظریه لوکاچ

الهه پلوئی*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱۳

منیره احمد سلطانی**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۸

محمد همایون سپهر***

چکیده

دوره حکومت محمدرضا پهلوی میزان فروش نفت به کشورهای دیگر افزایش پیدا می‌کند و شرایط مالی کشور به نسبت قبل بهتر می‌شود و به تبع آن خرید کاغذ، نشر کتاب و... افزایش می‌یابد. از سویی سختگیری و سانسور به نسبت دوره رضاشاه کم‌تر است. از این رو در دوره حکومت پهلوی دوم داستان نویسی رواج بیش‌تری دارد و نویسندگان متأثر از شرایط جامعه دست به خلق داستان‌هایی می‌زنند که شرایط جامعه و حوادث تاریخی آن دوره را بیان می‌کند. یکی از این داستان‌ها، «همسایه‌ها» است که اوضاع جنوب ایران در زمان ملی شدن نفت را بیان می‌کند. در این کتاب، شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن دوره، زندگی مردم و افکار و اندیشه و آرزوها و مشکلات آن‌ها، فقر مالی و فرهنگی و حتی لایه‌های پنهان زندگی و فکر انسان‌ها بیان می‌شود و به صورت غیر مستقیم به نقش حزب توده در ایجاد این نهضت سیاسی اشاره شده است.

کلیدواژگان: شخصیت پردازی، نقد اجتماعی، نقد سیاسی، ملی شدن نفت، گئورگ لوکاچ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

elahepoloei@gmail.com

** گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

soltanimonir@yahoo.com

*** گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

mhomayonsepehr@yahoo.com

نویسنده مسئول: منیره احمد سلطانی

مقدمه

رنالیسم انتقادی - اجتماعی به مفهوم امروزی خود در ایران به لحاظ تاریخی بعد از انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ش) و به تبع تحولات ایجاد شده در اجتماع، فرهنگ و ادبیات به عنوان یک نوع ادبی به حیطه ادبیات راه پیدا کرد و در داستان نویسی معاصر ایران جایگاه مهمی کسب کرد و فضای داستان‌ها به مکان مناسبی برای بازتاب شرایط اجتماعی، تاریخی و زندگی مردم به خصوص قشر متوسط و ضعیف جامعه تبدیل شد. به گونه‌ای که در بعضی آثار داستانی لایه‌های عمیق و جنبه‌های پنهان جامعه و زندگی مردم و مشکلاتی که با آن روبه‌رو هستند، با دقت و ظرافت بسیار مطرح و بازگو شده است. بررسی داستان‌های رنالیستی این انگیزه را در خواننده ایجاد می‌کند که با اجتماع خود رابطه نزدیک‌تری ایجاد کند و نسبت به مشکلات مردم به خصوص قشر متوسط و ضعیف جامعه، افکار و آداب و رسوم، خرافات، نحوه زندگی، شغل آن‌ها و... شناخت بیشتری به دست آورد و علاوه بر آن در زندگی عادی نگاه دقیق‌تری به این قشر از جامعه داشته باشد و نسبت به مشکلات، انحرافات اخلاقی و اجتماعی مردم واکنش نشان دهد و عوامل اصلی ایجادکننده آن را تحلیل نماید.

یکی از این آثار کتاب «همسایه‌ها» اثر احمد محمود است که در این مقاله سعی بر آن شده است که از بعد انتقادی - اجتماعی مورد بررسی قرار بگیرد و به برخی پرسش‌ها که به ذهن خطور می‌کند پاسخ داده شود.

پرسش‌های اساسی عبارت است از:

- نویسنده در کتاب «همسایه‌ها» ظرفیت لازم را برای بیان شرایط اجتماعی روزگار خود ایجاد کرده است یا خیر؟

- اثر مورد نظر با نظریات لوکاچ قابل مقایسه است یا خیر؟

برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها لازم است نخست خلاصه داستان ذکر شود و توضیحاتی در مورد شرایط تاریخی مرتبط با کتاب، ملی شدن نفت و نظریات لوکاچ ارائه شود سپس داستان از بعد اجتماعی - سیاسی، شخصیت پردازی و... مورد بررسی قرار بگیرد و میزان هماهنگی داستان با نظریات لوکاچ بیان شود. در تدوین این مقاله از

کتاب‌های مختلف استفاده شده است و مطالبی از آن کتاب‌ها اخذ و در مقاله ذکر شده است و شاهد مثال از بخش‌های مختلف کتاب «همسایه‌ها» آورده شده است.

پیشینه تحقیق

کتاب «همسایه‌ها» از معروف‌ترین رمان‌های معاصر است که نویسنده در آن هنر نویسندگی خود را به بهترین شکل ممکن نشان داده است و کتاب و مقالات بسیاری در نقد و بررسی آن نوشته شده است. از سویی مقالات زیادی از جمله «ادبیات معاصر در ترازوی ادبیات تطبیقی» در زمینه ادبیات تطبیقی نوشته شده است که نشان می‌دهد آثار ادبی کشورهای مختلف با یکدیگر قابل مقایسه است و یا اثر ادبی را می‌توان با نظریات منتقدی از کشوری دیگر مقایسه کرد و از آنجایی که در هیچ اثری کتاب «همسایه‌ها» با نظریات لوکاچ مقایسه نشده است لذا در این مقاله سعی بر این شده است که در ابتدا کتاب از بعد اجتماعی، سیاسی و... نقد و بررسی شود سپس با نظرات گئورگ لوکاچ مقایسه شود.

تاریخچه پیدایش حزب توده

از آنجایی که در این داستان در مورد حزب توده و نقش آن‌ها در ملی شدن نفت صحبت شده است پس لازم است که در این بخش توضیح مختصری درباره پیدایش حزب توده در ایران ارائه شود.

انقلاب روسیه در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷م (۱۲۹۶ش) رخ داد و حکومت تزار روس از بین رفت و حکومت کمونیستی به رهبری لنین ایجاد شد. در پی این اتفاق، حزب توده در ایران ایجاد شد که خواهان ایجاد حکومت کمونیستی در ایران بودند یکی از طرفداران رضاشاه به نام سلیمان میرزا پایه گذار کمونیست در ایران است.

در ایران گروه ۵۳ نفر ایجاد شد که رهبر آن‌ها تقی ارانی بود و افرادی چون احسان طبری، عبدالحسین نوشین، رضا روستا، ایرج اسکندری و... جزء این گروه بودند. این گروه در ۱۳۲۳ش تظاهرات کردند و خواهان واگذاری نفت شمال به شوروی بودند. در ۱۳۲۴ش یک حکومت کمونیستی به رهبری جعفر پیشه‌وری در آذربایجان ایجاد شد

که حکومتی دست نشانده روس‌ها بود. حزب توده در زمان رضاشاه قدرت زیادی نداشت اما در دوره محمدرضا تا حدودی قدرت پیدا کرد به گونه‌ای که در بهمن ۱۳۲۷ش شاه توسط حزب توده ترور شد و رهبر آن‌ها، تقی‌ارانی، دستگیر و به مرگ محکوم شد. در ۱۳۲۸ش شبکه بدامن توسط انگلیسی‌ها در ایران ایجاد شد که هدف آن‌ها مخالفت با حزب توده و ممانعت از قدرت گرفتن آن‌ها در ایران و مخالفت با شوروی بود. در همین سال، مصدق جبهه ملی را ایجاد کرد و برای ملی کردن نفت جنوب اقداماتی انجام داد و حزب توده در ایجاد این تحولات نقش مهمی داشت (علوی کیا و غفاریان، ۱۳۹۴: ۱۳۸-۱۳۴). در این قسمت لازم است که توضیحات مختصری هم درباره تاریخچه نفت و ملی شدن نفت ارائه شود تا خوانندگان بیش‌تر در جریان حوادث ذکر شده در داستان قرار بگیرند.

تاریخچه نفت

نفت (Oil) در قدیم با عنوان پترولیوم (petroleum) نامیده می‌شد که ریشه لاتینی داشت و از دو بخش *petra* سنگ و *oleum* روغن تشکیل شده است و به معنی روغن سنگ است. مصری‌ها از آن برای مومیایی کردن مرده‌ها و مردم فینیقیه- لبنان کنونی- برای بتونه کردن کشتی‌های خود از آن استفاده می‌کردند (دولونه و شارلیه، ۱۳۶۹: ۳۰-۲۹). اول بار نفت در ۱۸۵۹م در منطقه تیتوسویل در ایالت پنسیلوانیا در آمریکا توسط ادوین دریک کشف شد (همان: ۳۱) و اولین خط لوله نفتی در ۱۸۶۵ م توسط ساموئل وان سیکل آمریکایی ایجاد شد (همان: ۳۳).

بیش‌ترین میزان نفت در کشورهای خاورمیانه وجود دارد و از بین آن‌ها عربستان مقام اول را دارد.

در زمان حکومت عبدالحمید آخرین پادشاه عثمانی- سلجوقیان که در آسیای صغیر حکومت می‌کردند در ۶۴۱ق (۱۲۴۳م) در جنگ کوسه داغ از مغول‌ها شکست خوردند. بعد از آن در غرب آسیای صغیر حکومت بومیان ترک (بیلک‌ها) را داریم و یکی از این بیلک‌ها حکومت عثمانی بود که در ۱۲۸۱ م توسط عثمان ایجاد شد و در ۱۴۵۳م سلطان محمد فاتح شهر استانبول (اسلامبول: شهر اسلام) را فتح کرد و عثمانی‌ها تا

۱۹۲۴م بر آسیای صغیر حکومت کردند(بلر و بلوم، ۱۳۹۰: ۳۴۱). انگلستان و فرانسه عهدنامه‌ای به نام «سایکس-پیکو» را در ۱۹۱۶م بین خود منعقد کردند که سرمارک سایکس از طرف انگلستان و شارل فرانسوا پیکو از طرف فرانسه بود و بلاد شام و عراق، فلسطین، سوریه، لبنان، عربستان را که متعلق به عثمانی بود بین خود مخفیانه تقسیم کردند و سوریه، لبنان و منطقه موصل و کرکوک عراق متعلق به فرانسه و کشورهای دیگر بلاد شام و مابقی مناطق عراق متعلق به انگلستان شد. انگلستان شخصی به نام فیصل را انتخاب کرد تا دو منطقه موصل و کرکوک را از قبضه اختیار فرانسه خارج کند و به متصرفات انگلستان ضمیمه کند و در عوض حکومت دست نشانده عراق را به او وعده داد و فیصل این کار را برای انگلستان انجام داد و به این طریق انگلستان بر منطقه نفت خیز موصل و کرکوک تسلط پیدا کرد. فرانسه و انگلستان این اقدام را انجام دادند تا بر چاه‌های نفت موجود در این مناطق دست پیدا کنند و آلمان را از منطقه دور کنند و نفت را از اختیار آلمان خارج کنند و با این اقدام آلمان در جنگ جهانی دوم شکست خورد. بعد از گذر زمان انگلستان که در مجاورت ایران قرار داشت بر جنوب ایران تسلط پیدا کرد و از نفت این مناطق بهره برداری کرد- ایران طبق قرارداد ۱۹۰۷م بین شوروی و انگلستان تقسیم شده بود و مناطق شمال ایران متعلق به شوروی و مناطق جنوب متعلق به انگلستان بود و مناطق کویری جزء مناطق بیطرف معرفی شدند. تسلط انگلستان بر ایران سابقه قدیمی دارد.

تاریخچه کشف نفت در ایران

نفت در شمال ایران و جنوب روسیه به خصوص در آذربایجان، از زمان‌های قدیم بر روی زمین جاری بود و در معابد زرتشتی از نفت برای روشن نگه داشتن دائمی آتشکده‌های خود استفاده می‌کردند و به آن شعله‌های جاویدان می‌گفتند(آتشکده آذرگش در آذربایجان)(دولونه و شارلیه، ۱۳۶۹: ۴۵-۴۴).

شخصی انگلیسی به نام ویلیام داریسی که شغل وکالت دادگستری داشت در ۲۸ ماه مه ۱۹۰۱م امتیاز انحصاری نفت ایران از استخراج تا توزیع را در سطح کشور به جز ۹ ایالت شمالی را به مدت ۶۰ سال به دست آورد. او همراه بالرد/سترات کونا اسکاتلندی

در ۱۹۰۸ م موفق به کشف نفت در عمق ۱۵ متری در ناحیه مسجد سلیمان شد و در ۱۹۱۳ م نفت را استخراج کرد و یک لوله نفتی از این چاهها تا آبادان کشید و پالایشگاه آبادان را ساخت (همان: ۵۱-۵۰).

تاریخچه نهضت ملی شدن نفت جنوب

در سال ۱۳۲۸ش نخست وزیر ایران رزم آرا بود. او معتقد بود که حق الامتیاز ایران و انگلستان از نفت آبادان باید ۵۰-۵۰ باشد اما دکتر مصدق آن را در مجلس رد کرد و در ۱۳۲۹ش رزم آرا ترور شد و در اسفند همان سال دکتر مصدق نفت جنوب را ملی اعلام کرد و شرکت ملی نفت ایران (N.I.O.C) را تأسیس کرد (فاتح، ۱۳۳۵: ۴۰۹).

تا آن زمان تمام تکنیسینها و مهندسین شرکت نفت افراد غیرایرانی بودند و ایرانیها در بخشهای کم ارزش و غیر فنی مشغول به کار بودند. بعد از ملی شدن نفت جنوب مهندسین خارجی از پالایشگاه خارج شدند و کشتیهای نفتکش از خلیج فارس خارج شدند و از آنجایی که امکانات لازم و علم کافی برای استخراج، پالایش، صادرات و... در اختیار ایرانیها نبود، کشور با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شد و از سویی نفت ایران تحریم شد و کسی حق خرید نفت از ایران را نداشت. نتیجه آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد. بعد از ملی شدن نفت افرادی از سوی شبکه بدامن با عنوان طرفداران دکتر مصدق به منزل آیت الله کاشانی نارنجک پرتاب کردند و به این طریق دکتر مصدق را نزد مردم بد جلوه دادند. به مرور زمان ذهنیت مردم نسبت به دکتر مصدق و ملی شدن نفت تغییر کرد و مخالف دکتر مصدق شدند به گونه‌ای که بسیاری از افراد که زمانی طرفدار ایشان بودند در طی کودتا مخالف ایشان شدند.

نظریات لوکاچ

لوکاچ منتقد معروف مجارستانی بود که تفکرات و گرایشات مارکسیستی داشت. او معتقد بود که انواع ژانرهای ادبی متناسب با شرایط جامعه ایجاد شده است و رمان محصول جامعه مدرنیزه معاصر است. جامعه‌ای که فردگرایی در آن حاکم است. در چنین داستان‌هایی فرد حکم قهرمان را دارد. فردی که خاستگاه او بیگانگی با جهان

بیرون است. فرد معضل‌داری که جست‌وجوگر است و آنچه می‌جوید خود است. زمان در رمان، خطی، تغییرپذیر و تکرار نشدنی است (پارکینسون، ۱۳۷۵: ۹-۱۱). قهرمان آثار رئالیستی، از موقعیت اجتماعی و محیط تاریخی آن غیر قابل تفکیک است. اما در آثار مدرنیست با قهرمان "پروبلماتیک" روبه‌رو هستیم. شخصیتی که مشکل ساز، معمایی و مردد است. این شخصیت بین خود و جامعه و محیط اطراف خود نمی‌تواند رابطه برقرار کند و بین فرد و جامعه پیوند ارگانیک وجود ندارد. داستانی که چنین شخصیتی دارد بیان‌کننده جامعه سرمایه‌داری است. در چنین جامعه‌ای بین تمایلات درونی و روحی انسان که به سوی ذات (خدا) تمایل دارد با جهان بیرونی هماهنگی وجود ندارد و حالت بیگانگی حاکم است. افراد فقط به فکر کسب پول، شهرت، مقام و موقعیت اجتماعی والا هستند و انسانیت فاقد ارزش است (گلدمن، ۱۳۷۱: ۴۰-۵۰). نمونه بارز شخصیت پروبلماتیک در آثار اگزیستانسیالیستی دیده می‌شود. از نظر پیروان این مکتب، وجود انسان در امان نیست و عوامل محیطی و خانوادگی باعث ایجاد مشکل برای شخص نمی‌شود بلکه هر شخص خود باعث فلاکت خود می‌شود و در رفع آن مشکل کسی به او کمک نمی‌کند و تنها است. از نظر آن‌ها خدایی وجود ندارد تا به انسان کمک کند. این باعث پوچ‌گرایی در شخصیت پروبلماتیک می‌شود و از نظر او مرگ همیشه در زندگی انسان سایه گسترده است (پرهام، ۱۳۶۲: ۱۴۹-۱۵۶).

در زمینه مسائل اقتصادی، اصطلاح «شیء وارگی» را مطرح می‌کند. این حالت از نیمه دوم قرن ۱۹م ایجاد شد و بعد از پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴م) وارد رمان شد. اهمیت یافتن شیء باعث شد که اهمیت فرد و زندگی فردی در درون ساختارهای اقتصادی و در نتیجه در کل زندگی اجتماعی حذف شود. در جامعه‌ای که حالت شیء وارگی یافته است؛ پول و موقعیت اجتماعی به جای اینکه میانجی باشد، برای رسیدن انسان به ارزش‌های دیگر، خود پول یا آن موقعیت اجتماعی ارزش مطلق می‌شود. در چنین جامعه‌ای مسائل دیگری چون مذهب، اخلاق و انسانیت فاقد ارزش می‌شوند و افراد به طور کلی وابسته به بازار و تولید و اقتصاد می‌شوند. در چنین جامعه‌ای انسان حالت تماشاگر را دارد و در امور سیاسی و اجتماعی شرکت نمی‌کند و حالت سیاست‌زدایی و انسان‌ستیزی در این جامعه مشاهده می‌شود و انسان‌ها برای

ایجاد تغییر و تحول در جامعه هیچ اقدامی انجام نمی‌دهند. یکی دیگر از نظرات *لوکاچ* «آگاهی پرولتاریا» است. از نظر او در جامعه سرمایه داری، کارگر (پرولتاریا) حکم محور را دارد. زمانی که طبقه کارگر متوجه موقعیت و جایگاه خود در جامعه و شرایط اقتصادی و اجتماعی خود شود و به حدی از آگاهی برسد، انقلاب می‌کند و سرنوشت خود را می‌سازد (گلدمن، ۱۳۷۱: ۳۹-۲۸). اگر کارگران انقلاب کنند نظام کمونیست روسی و اگر کشاورزان انقلاب کنند، کمونیست چینی داریم (توانایان فرد، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۶۸-۴۶۷).

از نظر *لوکاچ*، رمان متأثر از شرایط جامعه دوره نویسنده است از این رو در نقد هر اثر ادبی باید در جست‌وجوی شرایط جامعه در آن اثر بود و منتقد باید مشخص کند که کدام یک از شرایط جامعه در اثر وجود دارد آن‌ها را پیدا کرده و مورد نقد و بررسی قرار دهد.

آثار *لوکاچ*

«روح و صور» (۱۹۱۱م)، «نظریه رمان» (۱۹۱۶م)، «تاریخ و آگاهی طبقاتی» (۱۹۲۳م)، «هگل جوان» (۱۹۴۸م)، «انهدام خرد» (۱۹۵۴م)، «زیبایی‌شناسی مارکسیستی» (۱۹۶۳م).

بعد از بیان نظریات و آثار *لوکاچ* لازم است که مختصری از داستان ذکر شود و سپس داستان از بعد اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد.

نقد اجتماعی «همسایه‌ها»

زاویه دید

زاویه دید در داستان‌ها به صورت اول شخص مفرد و یا سوم شخص مفرد است. اگر راوی داستان یکی از شخصیت‌های خود داستان باشد با زاویه دید اول شخص مفرد مواجه هستیم. «آدیسن شاعر و منتقد انگلیسی اصطلاح *اگوتیسم* / *Egotisme* را برای داستان‌هایی با صیغه اول شخص مفرد به کار می‌برد و بعدها به این گونه داستان‌ها «اگوتیسم» می‌گفتند» (سید حسینی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۱۵).

در این داستان، خالد راوی داستان است و با زاویه دید اول شخص مفرد و داستان اگوتیسم مواجه هستیم.

در این گونه داستان‌ها، خواننده بهتر می‌تواند با نوشته و حوادث و شخصیت‌های آن رابطه برقرار کند و همزادپنداری بین خواننده و شخصیت‌های داستان بیش‌تر است. در این داستان‌ها حالت «کاتارسیس / catharsis» قوی‌تر است.

خواننده در کل داستان همسایه‌ها احساس می‌کند که با خالد همگام است و همراه او در آن خانه و با آن همسایه‌ها زندگی می‌کند و همراه او در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کند و در زندان نمود مدتی را سپری می‌کند و در پایان به کمال می‌رسد. به عنوان نمونه زمانی که خالد با بلور خانم رابطه ناپسند دارد و بعد از آن دچار عذاب وجدان می‌شود این حالت به گونه‌ای بیان شده است که آن عذاب وجدان و پشیمانی به خواننده نیز سرایت می‌کند.

«عطر تن بلور خانم بیقرارم کرده است. گونه‌ها و گردنم را آتش می‌زند. هر دو کنار هم آرام می‌گیریم. چشمان ریز امان آقا تکانم می‌دهد. تمام تنم سرد می‌شود» (محمود، ۱۳۵۷: ۱۶۸-۱۶۷).

گفت‌وگو

انسان موجودی است که ذاتاً توانایی سخن گفتن دارد که در اصطلاح به این توانایی ذهنی، زبان می‌گویند و زمانی که نمود آوایی پیدا کند به آن گفتار می‌گویند. «گفت‌وگو به معنای مکالمه و صحبت کردن با هم و مبادله افکار و عقاید است و در شعر، داستان، نمایشنامه و... به کار برده می‌شود. گاهی صحبت بین دو شخص یا بیش‌تر رد و بدل می‌شود و گاهی آزادانه در ذهن شخصیت واحدی در اثر ادبی صورت می‌گیرد» (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۳۲۲-۳۲۳).

یکی از اموری که جایگاه اجتماعی و تحصیلات و فکر افراد را بیان می‌کند، مباحث گفت‌وگو و نحوه صحبت کردن آن‌ها است. نویسنده ماهر متناسب با موقعیت اجتماعی و فرهنگی و حتی اقتصادی افراد از یک نوع کلمات و مباحث استفاده می‌کند تا ویژگی‌های

آن فرد را به خوبی بیان کند. این امر در کتاب «همسایه‌ها» به خوبی رعایت شده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

«خاله رعنا می‌نشیند و با گوشه چارقد دماغش را می‌گیرد و یکریز زنجموره می‌کند» (محمود، ۱۳۵۷: ۲۱۰).

«بی سلام و علیک خاله رعنا می‌آید و کنارم زانو می‌زند.

الهی خالهات بمیره. الهی پای خالهات می‌شکست» (همان: ۱۹۹).

از کلمات بکار رفته در این گفت‌وگو مشخص می‌شود که خاله رعنا بیسواد و پرحرف است که حوادث و امور کوچک را بزرگ جلوه می‌دهد و تا حدودی در رفتار و کنش خود ظاهرسازی می‌کند.

یکی از شخصیت‌های دیگر داستان، غلام، پسرخاله رعنا است. او شخصی سرباز است که از جهت شخصیتی ضعف‌هایی دارد که آن‌ها را با مبالغه‌گویی‌های خود و اطوارها و تعریف و تمجید از خود جبران می‌کند.

«فرمانده انگشت می‌ندازه زیر مچ پیچ که اگه یک کم شل بود دیگه حسابت با کرام الکاتبینه.

غلام، تا حالا تو رو شلاق زدن؟

پسرخاله به غبغب باد می‌اندازد و می‌گوید: سگ کی باشن؟

حرف که می‌زند گردن می‌گیرد و سینه را جلو می‌دهد. با چشم و ابروها بازی می‌کند» (همان: ۳۱-۳۰).

غلام نماد انسان بیکار و بیمار است که با حرافی و نیرنگ از دیگران پول می‌گیرد. او از جهت اقتصادی، فرهنگی و شخصیتی در سطح پایینی قرار دارد.

«غلام بلند می‌شود. پابه‌پا می‌شود. خب خاله گل. پس بحمدالله عمو حداد پول فرستاده.

مادرم بلند می‌شود و می‌رود بقچه را باز می‌کند و بعد اسکناس تا شده را می‌گذارد تو جیب پالتو غلام» (همان: ۱۳۱).

غلام در این داستان به صورت خفیف، حالت شخصیت پیکارو در داستان‌های پیکارسک را دارد.

خالد که نقش شخصیت اصلی و راوی داستان را دارد در توصیف افراد متناسب با ذهنیت خود و میزان علاقه خود به آن فرد از کلمات خاصی استفاده می‌کند. به عنوان نمونه برای توصیف کرمعلی و کارهای او از کلماتی استفاده می‌کند که نارضایتی او را نشان می‌دهد.

«کرمعلی انگار شامش را بیرون خورده است. آفتابه را برداشته است و رفته است مستراح. چقدر طولش می‌دهد با آن پوزه درازش. با آن چشمش که مثل شکاف پای برزگر، تنگ و گود است. جانت بالا بیاد. کرم می‌آید بیرون. بعد می‌رود جلو اتاقشان و کپه مرگش را می‌گذارد. حیاط ساکت است. بچه ریغماسی هاجر هم خفه شده است. خرنش آرام پدرم هم بلند شده است» (همان: ۳).

لحن تند و زنده‌ای که برای کرمعلی و بچه هاجر به کار برده است وقتی به پدرش می‌رسد آرام و متین می‌شود.

خالد که در یکی از تظاهرات زخمی شده است به خانه‌ای می‌رود که در آن مادری همراه با دختر و پسرش ساکن است. در بخشی از کتاب، نحوه صحبت کردن دختر را، سیه چشم، با طریقه صحبت کردن «بانو» یکی از دختران ساکن در خانه خود مقایسه می‌کند و فرق آن دو را مطرح می‌کند.

«حالا دختر است که به حرف می‌آید. دندان‌هایش آبگون است. در حرف زدنش لطافتی هست که دل آدم را می‌لرزاند. یارو، خوب با بلور خانوم رو هم ریختی.

بانو، دفعه دیگه این حرفا رو بزنی هرچی دیدی از چشم خودت دیدی. دهان بانو تا بناگوش باز می‌شود و دندان‌های زرد و درشتش بیرون می‌افتد» (همان: ۱۸۲-۱۸۱).

از طریق کلمات بکار رفته به صورت مستتر و پنهان می‌توان به حس خالد نسبت به سیه چشم و بانو پی برد.

گاهی راوی داستان برای بیان کردن زشتی کار افراد دیگر از توضیحات و یا اصطلاحات خاصی استفاده می‌کند تا کاریه بودن آن عمل را نشان دهد.

«مش رحیم چپقش را پر می کند و پر نفس پک می زند. دودش را که ول می دهد، انگار تو چاه خاکستر ریخته باشی و خاکستر برگشته باشد» (همان: ۳۵).

زبان داستان

زبان مورد استفاده در این کتاب به چند دسته تقسیم می شود:

الف- اصطلاحات جنوبی مختص احمد محمد که در آثار او بسیار دیده می شود که در این بخش به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

«پاسبان بی هیچ ارس و پرسی چنان می خواباند تو گوش کرم که دوباره زخم دهانش باز می شود» (همان: ۱۹۷).

ب: گاهی از اصطلاحات مختص خطه جنوب استفاده می شود.

«اگر چند سال قبل بود تو راه دستم که به درشکه و یا ماشین می رسید چلب می کردم ولی حالا خجالت می کشم» (همان: ۸۱).

اصطلاحات جنوبی بکار رفته در این داستان باعث شده است که آن را جز ادبیات اقلیمی به حساب آورند. البته به غیر از زبان و اصطلاحات کم و بیش جنوبی آن، اسم اماکن، اشیاء، گیاهان و حیوانات جنوبی که در این داستان در برخی قسمت ها ذکر شده است باعث اقلیمی شدن اثر شده است که در این بخش به آنها توجه می شود.

«صدای کبکاب مادرم را شنیدم. می آمد به طرف پله ها» (همان: ۱۳).

کبکاب: نوعی سرپایی چوبی جنوبی، کفش چوبی

«لاوک های خمیر، بیرون دکان چیده شده است» (همان: ۳۳).

لاوک: تغاری با کناره بلند که در آن آرد خمیر می کنند.

«لتک ها رو سطح آب می لغزند» (همان: ۴۱).

لتک: نوعی ماهی ریز.

«لب هایش طعم خارک لیلو را می دهد» (همان: ۳۹۷)

خارک لیلو: نوعی خارک و خرما نامرغوب است که در عین شیرینی، تلخ است.

شخصیت پردازی

یکی از اموری که نویسنده به کمک آن شخصیت‌های داستان را به خواننده معرفی می‌کند شخصیت پردازی است. گاهی نویسنده به بیان ظاهر افراد اکتفا می‌کند و گاهی شرایط اخلاقی، روحی و ذهنیات افراد داستان را بیان می‌کند. به عبارت دیگر «اشخاص ساخته‌شده‌ای که در داستان، نمایش و... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند وجود دارد. نویسنده در آفرینش شخصیت‌هایش می‌تواند آزادانه عمل کند، یعنی با قدرت تخیل، شخصیت‌هایی بیافریند که با آدم‌هایی که هر روز در زندگی واقعی می‌بینیم تناسب داشته باشد. نویسنده باید با گفتار و اعمال مستدل شخصیت‌ها آن‌ها را به خوانندگان معرفی کند تا خوانندگان با خصلت‌های روحی و خلقی آن‌ها مأنوس شوند و با آن‌ها همدرد و موافق باشند یا در برابر آن‌ها جبهه بگیرند و در برابر اعمال و افکار آن‌ها از خود واکنش نشان بدهند» (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۱۸۵-۱۸۴). در آثار رئالیستی به ترسیم ظاهر افراد بیش‌تر توجه می‌شود و حالات روحی و روانی آن‌ها کم‌تر ذکر می‌شود و از آنجایی که /حمد محمود نویسنده رئالیستی است در آثار او با شخصیت پردازی ظاهری در بیش‌تر مواقع روبه‌رو هستیم که در این بخش نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود.

«پسر زردنبوی صنم از اتاق می‌زند بیرون و پریموس را می‌گذارد زیر دیگ شلغم و...» (محمود، ۱۳۵۷: ۱۷).

در این قسمت برای بیان زندگی فقیرانه صنم و پسرش از ترسیم چهره زرد پسر استفاده می‌کند.

«عمو بندر تکیده‌تر شده است. گردنش از لای یقه فرنج کهنه نظامی بیرون زده است. خشک خشک است. انگار گردن مرغ زنده‌ای که پرهاش را کنده باشی» (همان: ۱۳۵).

عمو بندر شخصی است که برای تأمین مخارج زندگی دختر بیوه و نوه‌هایش به سختی کار می‌کند. نویسنده برای بیان حس حمایتگری او در توصیف خود، او را به مرغ به جای خروس تشبیه کرده است. یکی از شخصیت‌های داستان بلور خانم است. راوی در دوران نوجوانی خود روابط نامناسبی با بلور خانم داشته است و راوی در توصیف او به

بیان ویژگی‌های جسمی او اکتفا کرده است و به این طریق شخصیت منحرف و گرایشات سخیف و نفسانی او را بیان می‌کند.

«پوستش چه صاف بود. عین سنگ مرمر، سفت و صاف. ران‌هایش به هم چسبیده بود و چاق» (همان: ۱۲).

در هیچ بخشی از داستان، چهره بلور خانم توصیف نمی‌شود، گویی راوی قصد بیان این مطلب را دارد که مردها نسبت به این گونه زن‌ها نگاه ابزاری و جنسی دارند و تعلق خاطر به این نوع زن‌ها ندارند و چهره و اخلاق و هنر و سایر ویژگی‌های آن‌ها برای مردها مهم نیست.

یکی دیگر از شخصیت‌های داستان «رضوان» زن رحیم خرکچی است. راوی در ترسیم او به بیان چهره و نحوه آرایش چهره او و تا حدودی جسم او اکتفا کرده است. «رضوان از اتاق می‌آید بیرون گونه‌هایش را سرخاب زده است. چشم‌هایش را سرمه کشیده است. رضوان به شاطر حبیب لبخند می‌زند. چادر را از سر برمی‌دارد و دوباره به سر می‌کند و پیچ و تاب می‌خورد» (همان: ۱۶۱).

رضوان نماد یک زن عشوه‌گر است که با هر مردی رابطه برقرار می‌کند و برای ایجاد این رابطه از چهره خود و آرایش صورت و نحوه خاص لباس پوشیدن، عشوه‌گری و... استفاده می‌کند.

خالد در دوره جوانی عاشق دختری به نام سیه چشم می‌شود. علاقه خالد به او ترسیمی از علاقه پاک و خالصی است که در دوره جوانی رخ می‌دهد و سریع ایجاد می‌شود و به قول معروف در یک نگاه عاشق می‌شود. از این رو در ترسیم سیه چشم بیش‌تر چشم‌های دختر توصیف می‌شود.

«نگاهم با نگاه دختر در هم می‌شود. تکان می‌خورم. حالا چشمانش سیاه است» (همان: ۱۸۲).

نمادپردازی

در بررسی داستان لازم است که از بعد نمادین هم به داستان پرداخته شود اما در ابتدا لازم است که توضیح مختصری درباره نماد ارائه شود.

نماد عبارت است از بیان مطلب در لفافه و به صورت پوشیده. به عبارت دیگر «نشان دادن چیزی غیر از ظاهر آن» (میرصادقی، ۱۳۶۰: ۴۱۷).

بیان مطلب به صورت نمادین در ایران از سابقه طولانی برخوردار است و آثار نمادینی با محوریت عرفان و مذهب در آثار کلاسیک ایرانی به وفور قابل مشاهده است و بعد از مشروطیت در رمان نویسی و اشعار اعم از سیاسی، احساسی، اجتماعی، مذهبی و... وجود دارد.

نمادپردازی در آثار رئالیسم به نسبت آثار سوررئالیسم، اگزیستانسیالیسم و... کم‌تر است اما این گونه آثار از نمادپردازی خالی نیستند. از این رو در این کتاب کم و بیش شاهد این پدیده ادبی هستیم که در این بخش به بررسی آن می‌پردازیم.

در کتاب «همسایه‌ها» اولین مطلبی که ذهن را به سوی خود جذب می‌کند و جنبه نمادین دارد، خانه‌ای است که شخصیت اصلی داستان در آن زندگی می‌کند. خانه‌ای مخروبه در محله‌ای فقیرنشین که افراد ساکن در آن جزء طبقه ضعیف جامعه هستند. به نوعی این خانه نماد ایران به معنای اعم آن و یا خطه جنوب ایران به معنای اخص آن است که بر اثر استعمار و ظلم به خرابه‌ای تبدیل شده است.

افراد ساکن در این خانه می‌توانند نماد کوچکی از کل مردم باشند که در آن روزگار بخش وسیعی از مردم شبیه شخصیت‌های ساکن در آن خانه بودند و مانند آن‌ها زندگی می‌کردند.

یکی دیگر از نمادهای موجود در این کتاب در بخش مربوط به عشق کم دوام خالد به دختر سیه چشم است که این عشق نافرجام بعد از زندانی شدن خالد از بین می‌رود.

«اندام موزون سیه چشم ذهنم را پر می‌کند. دستم را به طرفش دراز می‌کنم. دستش را دراز می‌کند. سرانگشتانمان به هم می‌رسند ناگهان برگ‌های سرنیزه‌ای بته نخلی که روی زمین پهن شده است قد می‌کشند. نوک تیز سرنیزه‌ها انگشتانمان را نیش می‌زند» (محمود، ۱۳۵۷: ۴۱۸).

درخت نخل نماد باروری و حاصلخیزی است و در توصیف نمادین آن آمده است: «درخت نخل در بین النهرین یکی از چندین درختی بود که در مراسم باروری در این منطقه به چشم می‌خورد. ازدواج مقدس میان مادر الهه- ایشتر- و خدای غلات- تموز-

به عنوان پیوند میان درخت مقدس نخل و دانه مقدس گندم توصیف می‌شد. نخل شیاردار در مصر، نشانه ویژه «هه / Heh» خدای جاودانگی است (هال، ۱۳۸۳: ۳۰۷). در اینجا به جای درخت نخل، بته نخل ذکر شده است که نمادی از عشق نوپا می‌تواند باشد اما این بته نخل روی زمین پهن شده است و حالت ایستاده ندارد و از سویی نوک تیز برگ‌ها در دست آن‌ها فرو می‌رود. این‌ها نماد جدایی و عدم استواری و دوام عشق آن‌ها است. سر تیز برگ‌ها به سرنیزه تشبیه شده است و بیانگر گرایش‌های سیاسی خالد و زندانی شدن او دارد که عامل جدایی آن‌ها از یکدیگر است.

پیامد استعمار در ایران

استعمار کشوری توسط کشور دیگر در اصل جنگ خاموش و بی صدایی است که به صورت تدریجی و آرام و بی صدا مردم آن کشور را می‌کشد و ارزش‌های اخلاقی، مذهبی، فکری و... را نابود می‌کند. استعمار در هر کشوری پیامدهایی همچون فساد اقتصادی، فساد جنسی و اخلاقی، اعتیاد، بی سوادی، بی هویتی، از بین رفتن اعتقادات مذهبی و... را به همراه دارد که در این داستان کم و بیش به آن‌ها اشاره شده است. در جوامع مستعمره، ثروت‌های جامعه متعلق به کشور غالب است و مردم آن کشور مغلوب به صورت برده و در نهایت فقر و فلاکت برای آن‌ها کار می‌کنند که در این داستان این فقر به وضوح قابل رؤیت است و هر کدام از شخصیت‌های داستان به نوعی با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. در چنین جامعه‌ای بیکاری عامل مهم مهاجرت افراد به شهرها و حتی کشورهای دیگر می‌شود.

«پدرم تمام زمستان بیکار بود. حالا که هوا رو به گرمی می‌رود باز هم بیکار است. حالا حتی دسته بیل رو هم از خارج میارن. حتی میخ طویل رو حتی کلنگ و تیشه رو» (محمود، ۱۳۵۷: ۲۰).

عدم خودکفایی اقتصادی و رواج صنعت مونتاژ در جامعه یکی از پیامدهای استعمار است. با این اقدام کشور حالت وابستگی پیدا می‌کند و امپریالیسم صنایع مورد نظر خود را در این جوامع به فروش می‌رساند و پول را از چرخه اقتصاد کشور خارج و وارد کشور خود می‌کند. از سویی با رواج بیکاری و فقر در کشور افراد جامعه که حکم نیروی فعال را

دارند از کشور مهاجرت می‌کنند و همچون برده در جوامع استعمارگر مشغول به کار می‌شوند و امپریالیسم با این کار نیروی تولید و سازنده را از کشورهای دیگر جذب می‌کند و با دادن امکانات کم آن نیروی فعال را برای خود نگه می‌دارد.

«این روزها با هر کس حرف بزنی تو شش و بش این است که پول و پله‌ای سر هم کند و راهی کویت شود» (همان: ۱۵۰).

«پدرم نوشته است تو کویت پول هست ولی با خفت و خواری آدم خیال می‌کند که عرب‌ها نوکر فرنگی‌ها هستند و تو نوکر عرب‌ها» (همان: ۱۲۴).

در چنین جامعه استعمارزده و بی قانونی هر نوع دزدی- دزدی‌های کلان و خرده دزدی- بین تمام اقشار جامعه وجود دارد.

«مجلس از رئیس دولت پرسیده که چرا انگلیسیا نصف پول نفتو باید بابت مالیات کم کنن؟ رئیس دولت جواب داده، خب حقشونه، باید کم کنن... و بعد بازم گفتن، حالا فرض کنین به جای خمس کم می‌کنن. از حرف‌هایش دستگیرم می‌شود که رئیس دولت با انگلیسیا ساخت و پاخت کرده است» (همان: ۱۱۶).

رئیس دولت با انگلیسی‌ها ساخت و پاخت می‌کند و به راحتی دزدی می‌کند و برای ساکت کردن مردم از راه مذهب وارد می‌شود و مالیات و پول اجباری گرفته شده را خمس نفت ذکر می‌کند و این اوج فلاکت و بدبختی جامعه و مردم آن است و انعکاس این دزدی‌های کلان در زندگی فقیرانه مردم عادی است.

«ببین خالد، آیین نامه می‌گه که هر کلاس باید سی تا شاگرد بیش‌تر نداشته باشد یک بار رفتم مدرسه ببینمش، با هم رفتیم سر کلاس. بچه‌ها مثل خرما به هم چسبیده بودند. بعضی‌ها تو تاقچه نشسته بودند. بعضی‌ها رو زمین چندک زده بودند. من بعضی از این بچه‌ها را می‌شناسم که صبح چیزی نمی‌خورن و میان مدرسه، فوقش یه چای شیرین با یه تکه نون بیات، اونم اونایی که دستشون به دهنشون می‌رسه» (همان: ۱۱۷).

در چنین جامعه‌ای افراد به جای کمک کردن به یکدیگر، کمر به نابودی دیگران می‌بندند و چشم به مال دیگران دارند.

«اصلاً دیانت و انسونیت از بین رفته، به جای اینکه زیر بال بنده خدایی رو که داره از پا در میاد بگیرن، می‌خوان زیر پاشو خالی کنن. به بهانه عیادت میان سراغت اما قصدشون اینه که دکونو از چنگت در بیارن» (همان: ۴۰). یکی دیگر از پیامدهای شوم فقر و اوضاع نابسامان جامعه و بی قانونی، رواج رشوه‌گیری بین مردم است.

«خاله رعنا به مادرم می‌گوید که با آفاق حرف بزند. صنم می‌گوید که مصدر سروان تا حالا چند نفر را از اجباری معاف کرده است. اما خب بی مایه فطیره. سروان از اتاق می‌آید بیرون. سبیلش رو به بالا تاب داده شده عینهو دم عقرب» (همان: ۲۲-۲۳).

رشوه‌گیری و بدی رفتار و ذات سروان را حتی در شکل ظاهری سروان بیان کرده است و سبیل او را مثل دم عقرب بیان کرده است.

یکی از اموری که در این داستان به وفور مشاهده می‌شود فساد جنسی بین شخصیت‌های داستان است و میزان این فساد جنسی بین شخصیت‌های ساکن در محل سکونت خالد و اطرافیان آن‌ها بیش‌تر است و در آن بخش از داستان که مربوط به فعالیت سیاسی و زندانی شدن خالد و سکونت او در زندان است میزان فساد جنسی ذکر شده در داستان کم می‌شود. گویی عوام و افرادی که زندگی روزمره دارند و هدف معین و والایی در زندگی خود ندارند فساد جنسی بین آن‌ها بیش‌تر است و توجه به این امور، بهترین تفریح آن‌ها است. از این رو داستان با رابطه نامناسب بلور خانم با خالد آغاز می‌شود و به نوعی اولویت داشتن این امر در زندگی مردم این قشر از جامعه را بیان می‌کند.

«بلور خانم خودش را تو چادر می‌پیچد و از جلو پسر خاله قر می‌دهد و می‌رود پیش زن محمد مکانیک. انگار بود بودش می‌شود» (همان: ۱۸).

بلور خانم نماد شخص بوالهوس است که کمبود محبت دارد و جذب مردهای کوچک‌تر از خود می‌شود تا بتواند به طور کامل بر آن‌ها تسلط داشته باشد و حتی این ویژگی ضعیف بودن او در برابر خواهش‌های نفسانی در نام او متجلی شده است و وجودش همچون نامش ضعیف و شکننده است و با هر نگاه یا حرفی از هم می‌پاشد.

اگر جامعه‌ای فاقد نظم و مدیریت صحیح باشد به مرور زمان خودکفایی و اقتصاد داخلی آن از بین می‌رود و قاچاق در آن کشور رواج پیدا می‌کند. در این داستان شاهد این معضل اجتماعی هستیم با این تفاوت که در آن دوره زن‌ها هم در کار قاچاق بودند و این نماد جامعه بیماری است که مردهای آن دست از کار برداشته‌اند و در کنج خانه‌ها به مصرف حشیش و افیون و زن بارگی مشغول هستند و زن‌ها در بازار سیاه مشغول کار هستند. در چنین جامعه بیماری، فساد آن هم به اشکال مختلف آن، تا مغز استخوان آن جامعه نفوذ کرده است و امیدی به دگرگونی در آن وجود ندارد و اگر هم تحولی در آن شکل بگیرد سطحی و زودگذر است همانگونه که در ملی شدن نفت شاهد آن بودیم.

«حالا همه می‌دانیم که آفاق، زن خواجه توفیق دودی شده است» (همان: ۱۹).

رواج قاچاق در کشوری توسط افراد لومپین به معنای بردگی آن‌ها به صورت خاموش و ساکت است و چنین جوامعی مستعمره پنهانی کشور تولیدکننده آن اجناس قاچاق هستند.

جامعه‌ای که قاچاق بین افراد عادی آن رواج دارد دلیل و نشانه‌ای بر این امر است که بین سران جامعه در وهله اول رواج داشته است و بعد به صورت پلکانی سیر نزولی داشته، به عوام سرایت کرده است که به صورت مستتر در این داستان به آن اشاره شده است.

«رئیس دولت حرف می‌زند. صدا خیلی شق و رق است. حرف زدن رئیس دولت مثل حرف زدن جناب سروان است. همان جناب سروان که آفاق برایش ساتن قاچاق می‌برد» (همان: ۱۳۴).

سروان از آفاق جنس قاچاق خریداری می‌کند و به نوعی با او همدست است و در اینجا رئیس دولت به سروان تشبیه شده است.

یکی از راه‌های مناسب و سریع برای تسلط بر کشوری و نابودی آن، رواج اعتیاد در بین افراد آن جامعه است که با این کار نیروی فعال جامعه، قدرت اندیشه و نوآوری در آن کشور از بین می‌رود.

در این داستان با رواج اعتیاد بین اقشار مختلف جامعه روبه‌رو هستیم که در این مجال کوتاه به ذکر برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

«خواجه توفیق وافور را کوک می‌کند و می‌دهد به دست شیخ شعیب»
(همان: ۳۶)

«پاسبان استکان عرق را می‌گیرد و یکپو خالی‌اش می‌کند تو چاله دهان»
(همان: ۱۳۹)

نویسنده در اینجا برای بیان زشتی کار پاسبان، مطلب را اینگونه گفته است که استکان عرق را در چاله دهان می‌ریزد.

یکی دیگر از پیامدهای شوم فقر و نابسامانی جامعه، رواج یأس و ناامیدی و به تبع آن خودکشی در جامعه است که در این بخش نمونه‌ای از آن ذکر می‌شود.

«وقتی که جعفر خشمال خودش را حلق آویز کرد، زن رحیم خرکچی بدتر شد» (همان: ۱۹)

«پدر چرا جعفر خشمال خودشو کشته؟
مگه آدم چقد طاقت گشنگی و بیکاری و خفت و خواری رو دارد؟» (همان: ۱۰۱)

بررسی داستان از بعد سیاسی

در طی جنگ جهانی، انگلستان و کشورهای دیگر اروپایی متوجه این مطلب شدند که برای غلبه بر آلمان باید بر منابع نفتی تسلط پیدا کنند، از این رو به ایران و سایر کشورهای خاورمیانه رو آوردند و با شگردهای خاص خود آلمان را از بازی قدرت خارج کردند و بر کشورهای نفت‌خیزی چون ایران تسلط پیدا کردند و به این طریق نفت جنوب ایران در اختیار کشورهای دیگر به خصوص انگلستان قرار گرفت و ایران مستعمره انگلستان شد. البته ناگفته نماند که *رضاشاه قزاقی* بود که به کمک انگلیسی‌ها قدرت گرفت و از آن زمان کل ایران مستعمره انگلستان بود. به مرور زمان زندگی بر مردم جنوب سخت شد و شورش‌های محلی بسیاری علیه انگلیسی‌ها صورت گرفت که تمام آن‌ها بی نتیجه بود اما با قدرت گرفتن مصدق و آیت‌الله کاشانی حرکتی مردمی در

جنوب رخ داد و نفت جنوب ملی شد. در این داستان اتفاقاتی که در جنوب و بین مردم رخ می‌دهد که منجر به این حرکت انقلابی می‌شود و پیامدهای انقلاب و تأثیر آن بر زندگی مردم عادی به خوبی بیان شده است که در اینجا به بررسی این امور پرداخته می‌شود. در ابتدا باید به این نکته اشاره شود که استعمار زمانی در کشوری نفوذ پیدا می‌کند که استثمار داخلی و ظلم و تسلط شخص بر شخص دیگر در داخل کشور وجود داشته باشد.

ایران دارای نظام فئودالیسم بود که پایه‌های آن بر ظلم و تعدی ارباب بر رعیت بود و همین نظام فئودالیسم باعث نابودی مجلس و مشروطیت در ایران شد و از آنجایی که نظارتی بر کار کارمندان و سران جامعه نبود، استثمار در کل جامعه شیوع پیدا کرد که در این داستان به آن اشاره شده است.

«وختی یه حکومت، استثمار فرد از فرد و تو مملکت خودش حل کرده باشه یقین داشته باش که مسأله استعمار را هم حل کرده، چون پایه استعمار، استثمار فرد از فرد» (محمود، ۱۳۵۷: ۱۷۲).

یکی از مشکلات انقلاب مردمی برای ملی شدن نفت این مهم بود که عوام که تفکری سطحی نگر دارند گرداننده چرخ انقلاب بودند و آن‌ها به عمق استعمار پی نبرده بودند و شناخت کافی نسبت به استعمار و میزان نفوذ آن در ایران و خرابی اوضاع نداشتند. تعداد کثیری از مردم حتی در مورد لفظ استعمار آگاهی نداشتند اما فقط از آنجایی که جو جامعه انقلابی بود آنها هم دنبال انقلابیون حرکت کردند و شعار دادند. البته همین افراد جاهل در طی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ساعتی «دزد بر مصدق» می‌گفتند و ساعتی بعد «مرگ بر مصدق» می‌گفتند.

«می‌روم تو اتاق پدرم می‌نشینم. نوشته همه کاغذها مثل هم است. جانم بالا می‌آید تا یک کلمه را هجی کنم و تازه وقتی کلمه را هجی کردم و خواندمش، معنی اش را نمی‌فهمم. مثلاً نمی‌دانم این «استعمارگر خونخوار» چه جور جانوری است که فقط خون می‌خورد و اشتهايش هم سیری ناپذیر است. از این جانور چیزکی دستگیرم می‌شود. مثلاً فهمیده‌ام که گاهی به جای «خون» نفت هم می‌خورد» (همان: ۸۰).

یکی از دلایل نفوذ استعمار در ایران و قدرت گرفتن آن و استثمار، رواج تفکر جبری و اشعری مآبی در ایران است که سابقه‌ای بس طولانی در ایران دارد.
«حرف‌های بیدار، مثل حرف‌های جان محمد است.

حرف ما فقط اینه که چرا گشنه‌ها باید گشنه‌تر بشن و پولدارا پولدارتر.
پدرم معتقد است که خدا رزاق است. اینا همه مشیت پروردگاره. آدم وختی به دنیا میاد تموم زندگیش تو پیشونیش رقم زده شده. اگه خدا نخواد حتی یه برگم از درخت نمیفته» (همان: ۱۰۸).

البته بعضی افراد که تحصیل کرده هستند در طی انقلاب فعالیت سیاسی انجام می‌دادند که این تفکر جبری را نداشتند و نگاهی عمیق‌تر به مسأله استعمار و شرایط نامساعد جامعه داشتند.

«این همه ثروت مملکت که بیخودی می‌سوزه و دود هوا می‌شه.

نمی‌فهمم بیدار، چطور اینا ثروت مملکت؟

برایم شرح می‌دهد که چه استفاده‌های عجیب و غریبی می‌شود از این گازها کرد» (همان: ۱۵۳)

«خیلی خب، به من بگو ببینم که اگه به حکم تاریخ، نفت باید تو یه مملکت ملی بشه، فقط باید در جنوب ملی بشه؟ اگه جهان بینی مارکسیستی داشتی هیچوخی این حرفو نمی‌زدی.

منظورت چیه؟ چرا نباید نفت شمال ملی بشه. این چه ربطی به جهان بینی مارکسیستی داره؟» (همان: ۱۷۰)

در این بخش با چند جوان مدرسه‌ای مواجه هستیم که یکی از آن‌ها حالت هیجانی دارد، از این رو شتاب زده برخورد می‌کند و متوجه عمق مطلب نمی‌شود اما یکی دیگر از آن‌ها نسبت به مسأله آگاهی بیشتری دارد و در صحبت‌های خود به نفت شمال و تفکر مارکسیستی اشاره می‌کند.

لازم است به این مطلب اشاره شود که طی ملی شدن نفت جنوب، حزب توده نقش مهمی داشت. اما از آنجایی که حزب توده وابسته به شوروی بود هیچ اقدامی در ملی شدن نفت شمال صورت نگرفت و اگر نفت شمال ملی می‌شد و ایران از آن برداشت

می‌کرد به ضرر شوروی بود که در این قسمت به صورت پوشیده به آن اشاره شده است. نفوذ حزب توده در ملی شدن نفت در بخش‌های زیادی از داستان اشاره شده است که در این بخش به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

«گوش کن آقا، تو میری بیرون. وقتی رفتی برو کتابفروشی «مجاهد» و به شفق صاحب کتابفروشی بگو که پندار رو گرفتن. شنیدی؟ کتابفروشی تو خیابون پهلوی» (همان: ۴۵).

گروهک مجاهدین افرادی بودند که مخالف حکومت بودند و بیش‌تر گرایش‌های رادیکالی و چپی داشتند و افراد سیاسی این داستان در کتابفروشی مجاهد کار می‌کنند که در خیابان پهلوی است و این خود اشاره به مخالفت آن‌ها با حکومت دارد که در یکی از خیابان‌های اصلی و مهم شهر فعالیت سیاسی انجام می‌دهند. از سویی افراد سیاسی اسامی خاص دارند که هر کدام می‌تواند نمادی از فکر باز و سیاسی آن‌ها و همچنین بیداری و تحولی که به کمک آن‌ها در جامعه ایجاد می‌شود، داشته باشد.

«شفق، کتاب کوچکی به دست دارد که به اندازه یک کف دست است. اسم کتاب با رنگ قرمز چاپ شده است» (همان: ۵۱).

این کتاب که در دست شفق بود یک کتاب سیاسی است که آن را مخفی می‌کند و از سویی نام کتاب با رنگ قرمز نوشته شده است و از آنجایی که شفق و دوستانش گرایش‌های کمونیستی دارند و از سویی رنگ قرمز، رنگ مشخص و مخصوص کمونیست‌ها است پس می‌توان اینگونه استنباط کرد که آن یک کتاب سیاسی با گرایش‌های کمونیستی و مارکسیستی است.

«این چندمین بار است که چنین چیزی از مشتریها می‌شنوم و چندمین بار است که می‌بینم به جای نهج البلاغه به مشتری روزنامه می‌دهند» (همان: ۱۰۴).

در این بخش این مطلب به ذهن متبادر می‌شود که در بخش‌های زیادی از نهج البلاغه خطاب امام(ع) حالت سیاسی است و مردم روزگار را به قیام علیه ظلم دعوت می‌کنند و این می‌تواند دلیلی بر این باشد که روزنامه‌ها و یا شب‌نامه‌های سیاسی خود را با عنوان نهج البلاغه به دست طرفداران خود می‌دهند.

در طی انقلاب- ملی شدن نفت- جوانان نقش مهم و حضور گسترده‌ای داشتند که بیش‌تر آن‌ها درس خوانده بودند.

«مشتری‌های قهوه خانه شکوفه با مشتری‌های قهوه خانه امان آقا و قهوه‌خانه مرشد، کلی فرق دارند. اغلب جوانان هستند. درس خوانده به نظر می‌آیند. دسته دسته دور همدیگر نشست‌اند و گفت‌وگو می‌کنند. حرفشان از نفت است و از اعتصاب کارگران تصفیه خانه» (همان: ۲۰۶).

در ایران قهوه خانه مکان مناسبی برای فعالیت‌های سیاسی و تبادل اندیشه و ایجاد تحول در جامعه است. اما در اینجا نام قهوه خانه می‌تواند نمادی از جوانی و نوپایی مشتری‌های آن داشته باشد که تازه در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی شرکت کرده‌اند.

اعتصاب کارگری یکی دیگر از اتفاقاتی بود که در طی این انقلاب صورت گرفت. «کارگرا تصفیه خونه دست از کار کشیدن. چن تایی انگلیسی کشته شده. انگلیسیا تصفیه خونه رو تعطیل کردن. دارن دست و پاشونو جم میکنن که فلنگو ببندن» (همان: ۲۰۲)

«لباس کار می‌پوشم و قاطی بچه‌ها می‌رم تو ریسندگی. تو کارگاه، سالن غذاخوری، راهروها و حیاط بزرگ ریسندگی پر می‌شود اعلامیه.

کار اعتصاب بالا نمی‌گیرد. مدیرعامل کوتاه می‌آید و نمایندگان کارگران اعلام می‌کنند که کارگرای اخراجی برمی‌گردن سر کارشون. بازداشتیام آزاد میشن و شیر ساعت ده صب رو کارخونه میدن. محوطه کارخونه به یک پارچه شور و شادی بدل می‌شود» (همان: ۲۲۷).

اعتصاب کارگران در مدت زمان کوتاهی به اتمام رسید. اعتصاب‌کننده‌ها به رفع امور جزئی مانند دادن شیر به کارگران و آزادی زندانیان اکتفا می‌کنند و سعی در رفع مشکل اصلی که باعث اخراج و زندانی شدن تعدادی از کارگران بوده است، ندارند. آن‌ها دیدی سطحی نسبت به شرایط نامساعد خود دارند و مشکل را از پایه درست نمی‌کنند تا زندگی و شرایط بهتری داشته باشند. همین سطحی‌نگری در سطحی وسیع در بین

انقلابیون وجود داشت که باعث شد در پایان انقلاب آن‌ها شکست بخورد و شرایط بدتر از قبل شود.

مشکل اساسی در ملی شدن نفت این موضوع بود که ایران از نظر اقتصادی و علم و دانش به مرحله خودکفایی نرسیده بود و کارهای مهم نفتی را انگلیسی‌ها انجام می‌دادند و ایرانی‌ها کارگران بی علم و دانشی بودند که برای آن‌ها کار می‌کردند و در زمینه نفت و فرآورده‌های نفتی، کشتیرانی و... مهارت و کارآیی لازم را نداشتند و یکباره دست به شورش زدند. از این رو بعد از ملی شدن نفت، شرایط و اوضاع بدتر از قبل شد و این نشان دهنده شتاب زده بودن و بی برنامه‌گی این انقلاب بود.

«گوینده رادیو می‌گوید: اجرای یک برنامه صحیح خیمه شب بازی بستگی دارد به هنر و قدرت انگستانی که سرخ عروسک‌ها را در اختیار دارد. رئیس دولت عقیده دارد که ما هنوز نمی‌توانیم یک لوله‌نگ بی عیب و نقص بسازیم و تازه اگر خیلی دلمان را بدهیم وقتی که لوله‌نگ ساخته شد از صد جاش آب می‌رود. اگر صنعت نفت را ملی کنیم نابود می‌شویم. اگر نفت ما را نخرند ورشکست می‌شویم و حرف‌هایی از این قبیل. راننده بلند می‌شود و از قهوه خانه می‌زند بیرون. راه که می‌رود انگار خسته است. باران هنوز بند نیامده است. شلاقی می‌کوبد. الان است که سیل راه بیفتد» (همان: ۱۳۴-۱۳۵)

رئیس دولت شخصی وابسته به انگلیسی‌ها است و این مطلب با بحث نمادین خیمه شب بازی که از رادیو پخش می‌شود قابل بررسی است.

رئیس دولت همچون عروسک خیمه شب بازی در دست انگلیسی‌ها است و آن‌ها خوب بازی می‌کنند. از این رو رئیس دولت می‌داند که ایران تا بن دندان وابسته به دیگران است و بدون کمک آن‌ها اقتصاد ایران فلج می‌شود اما مردم عادی این را نمی‌دانند و فکر می‌کنند با اخراج انگلیسی‌ها همه چیز درست می‌شود و نمی‌دانند که دشمن واقعی خودی است و صحبت‌های او در وهله اول باعث ایجاد یأس و ناامیدی در کارگران شرکت نفت می‌شود و نویسنده برای بیان این ناامیدی مطلب را اینگونه آورده است که راننده به صورت خسته از قهوه خانه خارج می‌شود اما با گذر زمان انقلابی در

ایران رخ می‌دهد و این اتفاق با بیان بارش تند باران بعد از صحبت‌های رئیس دولت و احتمال بروز سیل به صورت نمادین بیان شده است.

بعد از مدتی نفت ملی می‌شود و این عامل ایجاد شادی و سرور در بین مردم است. «شهر یکپارچه شده است شور و شادی. فریادهای شادی، کف بر دهان‌ها آورده است. بچه‌ها برایش شعر ساخته‌اند. «صاحب برو به خونه ت» «چی سگ برو به لونت» (همان: ۲۱۱-۲۱۲).

در این بخش شادی مردم اینگونه بیان شده است که از شدت فریاد و شادی، کف به دهان آورده‌اند و از سویی بچه‌ها شعر سروده‌اند. این گونه اشعار، ترانه‌های عامیانه هستند که عوام در حالات مختلف روحی که دارند فی البداهه و یکباره با اندیشه و تأمل کم آن‌ها را می‌سازند و این گونه اشعار لحظه‌ای و کوتاه و به نوعی حالت هایکو است و بیان موارد ذکر شده دلیل بر موقتی بودن این شادی است. زیرا بعد از ملی شدن نفت، تغییری در زندگی و شرایط اقتصادی مردم ایجاد نمی‌شود.

«نمایندگان رئیس دولت آمده‌اند و به قول مردم، انگلیسی‌ها را ریختند به دریا، کشتی جنگی انگلیسی‌ها، دمش را انداخت رو کولش و رفت ولی هنوز از روبه راه شدن زندگی خبری نیست» (همان: ۲۳۱).

خالد در ابتدای داستان، زمانی که هنوز پا در فعالیت‌های سیاسی نگذاشته بود، بعد از دریافت اعلامیه سیاسی آن را به صورت بادبادک درآورد و به دست خواهر کوچکش داد. «می‌خواهم کاغذها را پاره کنم و دور بریزم. خواهرم به حرف می‌آید. نه داداش خالد، پاره ش نکن. ازشون برام یه بادبادک درس کن. بلند می‌شوم. قیچی مادرم را می‌آورم و می‌نشینم که برای خواهرم بادبادک درست کنم» (همان: ۸۱).

درست کردن بادبادک، با اعلامیه‌های سیاسی نمادی از اوج گرفتن موقتی و ناپدید شدن و بی‌فرجام بودن این انقلاب دارد. اعلامیه‌ها، بادبادک می‌شود و در دست بچه‌ها قرار می‌گیرد. گویی این مطلب را بیان می‌کند که ملی شدن نفت چون بازی کودکانه‌ای بود که بدون اندیشه ساخته شد و با هیجانات دمدمی مردم اوج گرفت و در پایان هم با همان هیجانات و احساسات دمدمی و باد مانند مردم سقوط کرد و نابود شد.

نتیجه بحث

لوکاچ اعتقاد دارد که ادبیات باید متأثر از شرایط جامعه باشد و شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... جامعه را بیان کند و این داستان بازگوکننده جو حاکم بر جامعه در دوران ملی شدن نفت است اما شرایط کل جامعه را بیان نمی‌کند بلکه محدودیت مکانی دارد و شرایط خطه جنوب را بیان می‌کند. اما در مجموع از این جهت با نظریات لوکاچ همخوانی دارد. در این داستان کارگران شرکت نفت متوجه شرایط بد زندگی خود و ظلمی که در حق آن‌ها شده است می‌شوند و دست به تظاهرات و اعتصاب می‌زنند یعنی با آگاهی پرولتاریا مواجه هستیم. از نظر لوکاچ طبقه کارگر، پرولتاریا، باید به صورت کلی و جمعی به یک سطح از آگاهی برسند و به تبع آن تغییر و تحول در زندگی خود و جامعه ایجاد کنند. این نظریه لوکاچ به بهترین شکل ممکن در داستان آمده است که البته این حادثه به واقع در ایران آن دوره رخ داده است و نویسنده واقعیت جامعه را به تصویر کشیده است.

یکی دیگر از عقاید لوکاچ مربوط به شخصیت پرولماتیک- شخصیتی مشکل ساز- بود. در این کتاب افراد سیاسی که وابسته به حزب توده بودند و مخالف حکومت فعالیت‌های سیاسی انجام می‌دادند و همچنین "خالد" بعد از ملحق شدن به این گروه جزء شخصیت‌های پرولماتیک داستان هستند. در این کتاب، شیء وارگی به آن معنا که مد نظر لوکاچ بود وجود ندارد. در کل می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که کتاب کم و بیش با عقاید لوکاچ همسو است.

از جهت شخصیت پردازی با دقت و مهارت بسیاری عمل کرده است و متناسب با ویژگی‌های روحی، فکری، شغلی و... افراد از کلمات خاصی و یا نحوه خاصی از شخصیت پردازی استفاده کرده است و شخصیت‌های متنوع و زیاد داستان هرکدام حالت تپیک دارند و قشر وسیعی از مردم با آن ویژگی‌ها را که در جامعه هستند، بیان می‌کند. حتی از طریق کلمات استفاده شده در گفت‌وگوهای بین شخصیت‌ها به خوبی می‌توان نسبت به آن‌ها آگاهی پیدا کرد و حتی می‌توان آن‌ها را در ذهن تجسم کرد و با آن‌ها همسو شد. داستان از قدرت کاتاریس قوی برخوردار است و این حالت در شخصیت اصلی داستان که حکم راوی داستان را دارد به مقدار زیاد قابل مشاهده است و زاویه دید

اول شخص مفرد که در داستان وجود دارد در ایجاد این حالت در خواننده بسیار تأثیرگذار است. راوی داستان که شخصیتی پویا و متحرک است متناسب با شرایط جامعه و تحولات حاکم بر جامعه دستخوش دگرگونی می‌شود، اما شخصیت‌های دیگر داستان به خصوص افرادی که در آن خانه قدیمی زندگی می‌کنند دچار تغییر نمی‌شوند و شخصیت ساکن و ایستا دارند که این خود دلیلی بر سطحی بودن انقلاب دارد که در پایان دچار شکست می‌شود زیرا در عمق جامعه و در وجود عوام که قشر وسیعی از جامعه را تشکیل می‌دهند، تغییر و تحولی ایجاد نشده است و از سویی به صورت نمادین این مطلب بیان شده است که قشر وسیعی از مردم لومپن هستند و به کارهای بیهوده ای چون دزدی، روسپی‌گری، قاچاق و... سرگرم هستند و تحولی در آن‌ها ایجاد نمی‌شود. داستان این امر مهم و عمیق و پنهانی را به خوبی در قالب وجودی شخصیت‌های خود بیان کرده است.

از جهت مسائل عاشقانه حالت زودگذر دارد و به چنین اموری توجه زیادی نمی‌شود، عشق به معنای واقعی، اما اموری چون هرزگی و رفتارهای اروتیک را به خوبی بیان می‌کند تا به این طریق یکی از پیامدهای شوم استعمار و استثمار و یکی از عوامل رکود و ایستایی و عقب ماندگی جامعه آن دوره و عمق فاجعه را بیان کند. همچنین رفتارهایی چون دزدی، قاچاق، مهاجرت، اعتیاد، ناامیدی و فقر را نیز که همگی پیامد استعمار هستند به خوبی بیان کرده است. در مجموع در بیان شرایط بد جامعه و ترسیم فساد به اشکال مختلف در بین مردم و رواج آن بسیار خوب عمل شده است. از بعد سیاسی به صورت نمادین اشاره‌هایی به دست نشانده بودن حکومت و نفوذ امپریالیسم در کشور شده است. در مجموع/ احمد محمود در ترسیم جامعه آن روز موفق بوده است.

کتابنامه

- پارکینسون، جی. ۱۳۷۵ش، **لوکاچ و جامعه‌شناسی ادبیات**، ترجمه هاله لاجوردی، چاپ اول، تهران: نشر ارغنون.
- پرهام، سیروس. ۱۳۶۲ش، **رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات**، چاپ هفتم، تهران: نشر آگاه.
- توانایان فرد، حسن. ۱۳۶۴ش، **توطئه‌های اقتصادی امپریالیسم در ایران**، ج ۱، چاپ اول، تهران: نشر سازمان انتشارات کتاب.
- ژاک دولونه، ژان میشل شارلیه. ۱۳۶۹ش، **اسرار نفت**، ترجمه ژاله عالیخانی، چاپ اول، تهران: نشر خامه.
- سید حسینی، رضا. ۱۳۷۱ش، **مکتب‌های ادبی**، ج ۱، چاپ دهم، تهران: نشر نگاه.
- شیلا بلر، جاناتان بلوم. ۱۳۹۰ش، **هنر و معماری اسلامی**، ج ۲، ترجمه یعقوب آژند، چاپ چهارم، تهران: نشر فرهنگستان هنر.
- علوی کیا، محمد علی و سیروس غفاریان. ۱۳۹۴ش، **تاریخ ایران و جهان ۲**، چاپ پانزدهم، تهران: نشر کتاب‌های درسی ایران.
- فاتح، مصطفی. ۱۳۳۵ش، **پنجاه سال نفت**، چاپ اول، تهران: نشر کاوش.
- گلدمن، لوسین. ۱۳۷۱ش، **جامعه‌شناسی ادبیات**، ترجمه محمد پوینده، چاپ اول، تهران: نشر هوش و ابتکار.
- محمود، احمد. ۱۳۵۷ش، **همسایه‌ها**، چاپ چهارم، تهران: نشر سپهر.
- میرصادقی، جمال. ۱۳۶۰ش، **ادبیات داستانی**، چاپ اول، تهران: نشر ماهور.
- هال، جیمز. ۱۳۸۳ش، **فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب**، ترجمه رقیه بهزادی، چاپ دوم، تهران: نشر فرهنگ معاصر.

مقالات

- رادفر، ابوالقاسم. زمستان ۱۳۸۶ش، «**ادبیات معاصر فارسی در ترازوی ادبیات تطبیقی**»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دوره ۱، شماره ۴، صص ۷۹-۹۱.

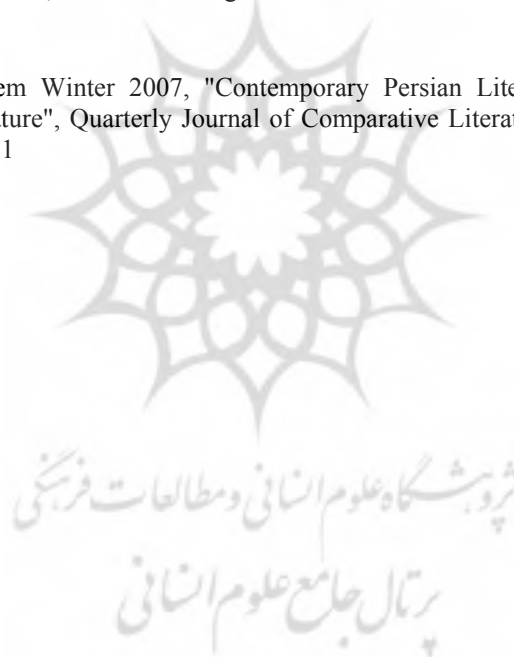
Bibliography

- Parkinson, J. 1996, *Lukács and the Sociology of Literature*, translated by Haleh Lajevardi, First Edition, Tehran: Arghanoon Publishing.
- Parham, Sirous. 1983, *Realism and Anti-Realism in Literature*, Seventh Edition, Tehran: Agah Publishing.

- Tavanayan Fard, Hassan. 1985, Economic Conspiracies of Imperialism in Iran, Vol. 1, First Edition, Tehran: Book Publishing Organization.
- Jacques de Louanay, Jean Michel Charlier, 1990, Secrets of Oil, translated by Jaleh Alikhani, first edition, Tehran: Khomeh Publishing.
- Seyed Hosseini, Reza 1992, Literary Schools, Volume 1, Tenth Edition, Tehran: Negah Publishing.
- Sheila Blair, Jonathan Bloom. 2011, Islamic Art and Architecture, Volume 2, translated by Yaghoub Azhand, fourth edition, Tehran: Academy of Arts Publishing.
- Alavi Kia, Mohammad Ali and Sirus Ghaffarian. 2015, History of Iran and the World 2, Fifteenth Edition, Tehran: Publication of Iranian Textbooks.
- Fateh, Mostaf, 1956, Fifty Years of Oil, First Edition, Tehran: Kavosh Publishing.
- Goldmann, Lucien. 1992, Sociology of Literature, translated by Mohammad Pooyandeh, first edition, Tehran: Hoosh & Ebtakar Press.
- Mahmoud, Ahmad 1978, Neighbors, fourth edition, Tehran: Sepehr Publishing.
- Mirsadeghi, Jamal 1981, Fiction, First Edition, Tehran: Mahour Publishing.
- Hall, James. 2004, Dictionary of Symbols in East and West Art, translated by Roghayeh Behzadi, second edition, Tehran: Farhang e Moa'ser Press.

Articles:

- Radfer, Abol Qasem Winter 2007, "Contemporary Persian Literature in the Scale of Comparative Literature", Quarterly Journal of Comparative Literature Studies, Volume 1, Number 4, pp. 79-91



Social Critique of "Neighbors" and in Comparison with Lukács's Theory

Receiving Date: 3March, 2020

Acceptance Date: 28June,2020

Elaheh Poloei: Faculty of Persian Language & Literature, Islamic Azad University, Central Tehran Branch

elahepoloei@gmail.com

Monireh Ahamad Soltani: Faculty of Persian Language & Literature, Islamic Azad University, Central Tehran Branch

soltanimonir@yahoo.com

Mohammad Homayoun Sepehr: Faculty of Social Sciences, Islamic Azad University, Central Tehran Branch

mhomayonsepehr@yahoo.com

Corresponding author: Monireh Ahamad Soltani

Abstract

During Mohammad Reza Pahlavi's reign, the amount of oil sales to other countries increased and the country's financial situation improved compared to last years, and as a result, the purchase of paper, book publishing, etc. increased. On the other hand, strictness and censorship are less than Reza Shah's era. Therefore, during the second Pahlavi regime, storytelling became more popular and writers who were influenced by the conditions of society, began to create stories that express the conditions of society and the historical events of that period. One of these stories is "Neighbors" which describes the situation in southern (cities of) Iran at the time of the nationalization of oil. In this book, the political and social conditions of that period, the people's lives and their thoughts and ideas and aspirations and problems, financial and cultural poverty and even the hidden layers of human life are expressed and the role of the Tudeh Party in creating this political movement is mentioned indirectly.

Keywords: characterization, social criticism, political criticism, oil nationalization, György Lukács.